

تصویر هایی از صدر اسلام (بخش ۳) محمد رسول الله و رهبران اسلام از نگاه متون شیعه

پدران ما سده ها در جنبش های بزرگ ی چون سرخ جامگان و سیاه جامگان و خرم دینی و قرمطی و زندقه و رافضی و ... و سپس در جنبش هایی با ظاهر اسلامی ... این تنش گوهری میان خود و اسلام تحمیلی را نشان دادند.

برای نمونه ، نه سده پس از تجاوز اسلام به حوزه تمدن ایرانی هنوز حافظ شیرازی به قصص انبیاء محمد پوز خند می زند :

ز دست شاهد نازک عذار عیسی دم شراب نوش و رها کن حدیث عاد و ثمود

او همان بیماری قلبی را داشت که سده ها پیش از او اعراب ساده دل و راستمنش داشتند و از ته دل حاضر به پذیرش دین محمد و خدای رزمنده او نبودند. قصه های هولناک اسلامی نظیر «حدیث عاد و ثمود» قرآنی بیماری قلبی آن ها را شفا نمی داد. دعوت محمد به اسلام با نخستین اقدام او به قهر و خشونت و تجاوز ، حقیقت خود را برای همیشه از دست داد....

از این رو باید آن چه که «امام کاظم» از زبان آن منافق به ولایت علی می گوید که « و دین محمد را در ظاهر قبول می کنیم خودمان را از قید و بند بندگی محمد می رهانیم و حاضر به فرمانبری از پسرعمویش علی نیستیم.» به حقیقت تاریخی بسیار نزدیک باشد. ///

ادامه از بخش دوم :...

امام حسین نیز در واقعیت تاریخی اش تنها برای قدرت بر خاست و هنگامی که با دیدن اشتباه خود آماده بازگشت و تابعیت از یزید بود کشته شد. «شهادت امام حسین» بیش از این که به دلیل استواری حسین باشد بر آمده از کینه توزی و بی تدبیری سرداران یزید بود که حسین تسلیم شده و آماده بیعت را به خواری کشتند.

بدون دریافت همه جانبه رابطه کارکردی فریب نخستین شیعه (قدسی کردن امامان شیعه) با نیاز بعدی به خودفریبی (اسطوره ای کردن شخصیت های امامان شیعه) نمی توان ژرفای کینه توزی فراتاریخی و همیشگی شیعه را دریافت. آن فریب نخستین چنان آگاه بود شیعه را در بستر تاریخی اش شکل داده است ، که ناکامی واقعی و از نظر تاریخی غیر قابل انکار امامان شیعه در رسیدن به قدرت به هیچ وجه با واقعیت ملموس و روشن بی لیاقتی و بی تدبیری این امامان توضیح داده نمی شود. ناکامی امامان شیعه علیرغم قدسی و پیامبر گونه بدنشان و علیرغم همه معجزات و کراماتشان ، تنها و تنها با پلیدی دشمنان شیعه فهمیده می شود. از این رو در آگاه بود شیعه همواره یک نیاز بیمار گونه به کینه توزی ابدی و مظلوم نمایی عمل می کند. درست این آگاه بود سر چشمه آخوند زدگی و بسیاری پلیدی ها ی دیگر در دامنه اجتماع و سیاست است.

بررسی خود را ادامه می دهیم. در روایت بعدی می آید :

(«از زبان امام باقر می خوانیم که پیامبر در غدیر خم به مردم گفت: «ای مسلمانها! حاضران به غائبها برسانند. به کسانی که به من ایمان دارند و به ولایت علی ابن ابیطالب ایمان دارند توصیه می کنم که همگان باید بدانند که ولایت علی ابن ابیطالب ولایت من است و ولایت من ولایت پروردگار است. این عهده است که خدا به من سپرده است و من مسئولم که به شما برسانم. آیا شنیدید؟» پیامبر سه بار اینها را گفت و مردم هر سه بار گفتند: «شنیدیم.» [همان، ۳۷/ ۱۴۱] «

نکته با مزه در این روایت یکی این است که به «امام باقر» نسبت داده می شود و در آن ادعا می شود که مردم سه بار با علی بیعت شفاهی کردند. دیگر این که این پرسش که چرا محمد مردم را پس از سه بار گفتن «شنیدیم» به بیعت با علی وا نمی دارد تا مسئله جدایی در امتش را برای همیشه حل کند به فکر راوی و یا روایت ساز نمی رسد. البته این خطا در روایت های دیگر جبران می شود. تدبیر شیعه برای قدسی کردن علی و امام شیعه ، و پلید کردن و بی فضیلت کردن همه دشمنان آنان خود یک روند جالب است که در این نوشته تنها به اشاره به آن می پردازیم.

باری ، در روایت بعدی می آید :

«در روایت دیگری می‌خوانیم که وقتی آیهی «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» در مراسم حجه الوداع نازل شد پیامبر دانست که به او خبر داده شده که عمرش به سر رسیده است؛ لذا در آخرین روز تشریق (یعنی روز ۱۳ ذوالحجه) دستور داد که ندا بزنند که نماز به جماعت است. مردم در مسجد خیف گرد آمدند و پیامبر برای مردم سخنرانی کرد و ضمن سخنرانیش از جمله گفت: «ای مردم! من ثقلین را در میان شما برجا نهاده‌ام.» مردم گفتند: «یا رسول الله! ثقلین چیست؟» گفت: «کتاب خدا و عترم اهل بیتم. خدای لطیف خبیر به من خبر داده که این دو از هم جدا نخواهند شد تا آنگاه که بر سر حوض به من بیوندند.» پس از اینها چهار نفر از اصحاب پیامبر با هم گرد آمدند و به هم گفتند که محمد می‌خواهد امامت را به پسرعمویش بدهد، ولی ما نخواهیم گذاشت که این کار به سرانجام برسد. آنها با هم وارد کعبه شدند و عهدنامه‌ئی در بین خودشان نوشتند که هرگاه پیامبر بمیرد یا کشته شود نگذارند که امامت به اهل بیتش برسد. به دنبال این توطئه خدا این آیه را برای پیامبر فرستاد: «أَمْ أَرْمُوا أَمْرًا قَاتِلًا مَيِّمُونَ. أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُوبُونَ (آیا آنها تصمیمی گرفته‌اند؟ مائیم که تصمیم می‌گیریم. آیا می‌پندارند که ما راز و سخن درگوشی‌شان را نمی‌شنویم؟ بلی، فرستادگان ما نزدشانند و می‌نویسند).» پس از آن پیامبر به قصد برگشتن به مدینه از مکه بیرون رفت، و چون به منزلگاهی به نام غدیر خم رسید آیهی «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ...» بر او نازل شد، و پیامبر با خود گفت که این تهدید و تشر است. آنگاه برخاسته پس از حمد و ثنای خدا گفت: «ای مردم! آیا می‌دانید که ولی‌تان کیست؟» گفتند: «ولی‌مان خدا و پیامبرند.» گفت: «مگر نه اینست که می‌دانید که من از همگی‌تان برترم؟» گفتند: «آری، می‌دانیم.» گفت: «پروردگارا گواه باش.» و سه بار آن پرسش را تکرار کرد و هر سه بار مردم همان پاسخ را دادند و هریار پیامبر می‌گفت: «پروردگارا گواه باش.» آنگاه دست امیرالمؤمنین را گرفته بلند کرد تا سفیدی زیر دستشان هویدا شد، و گفت: «هان بدانید! هرکس من مولای اویم این علی مولای او است. بارخدا یا هرکس ولایت او را قبول داشته باشد تو مولایش باش و هرکس او را دشمن بدارد تو دشمنش باش. هرکس یاوریش کرد تو یاوریش کن و هرکس از یاوریش خودداری کرد تو خوارش کن. و هرکس دوستش داشته باشد تو دوستش بدار. بارخدا یا تو گواه بر اینها باش و من نیز بر آنها گواهم.»

عمر این خطاب پس از سخنرانی پیامبر برخاسته خطاب به پیامبر گفت: «آیا این دستوری از طرف خدا و پیامبر است؟» پیامبر گفت: «آری، از طرف خدا و پیامبر است. او امیرالمؤمنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین است. او را خدا در روز قیامت بر سر صراط می‌نشانند و او اولیایش را به بهشت و دشمنانش را به دوزخ می‌فرستد. [همان، ۲۷ / ۱۱۳-۱۱۵]»

نفاق در اسلام به دلیل تحمیلی بودن آن :

این روایت شاهکار سند سازی و نمونه برجسته ای از بی اخلاقی عمومی در میان ملایان شیعه و همه طیف اسلامی است. ملایان اسلامی که نگران تناقضات میان «روایات» مختلف خود نیستند و اساسا در راه ایمان هر نوع سرفقت ادبی و سند سازی و دروغ گویی را روا میدانند (مرده ریگ این سنت پلید و ضد اجتماعی پس از «انقلاب اسلامی» در ایران به بی داد گاه های انقلاب رسید). در این سند ماجرای «ثقلین» (دو ثقل) از نظر زمانی به قبل از ماجرای غدیر خم انتقال داده می شود و همراه با آن البته نکته جالب دیگری نیز نا خواسته آشکار می شود. این نکته چیست ؟

در یک نگاه اولیه آشکار است که بر اساس این سند محمد با یک ناشی گری ، تنش پر دامنه ای میان مدعیان رهبری بر امت خود (از جمله علی) را تحریک می کند. چهار نفر از اصحاب محمد ، از احتمال این که محمد سهم اصلی و عواید ناشی از این سهم را به خانواده خود و علی از بنی هاشم بدهد نگران اند. خویشاوندی علی با محمد و همسری با فاطمه علایمی هشدار دهنده اند.

تاریخ اسلام ، یا دقیق تر آن چه از آن که از غربال «عقل ایمان خواه» نویسنده گان و کاتبان بعدی آن گذشته است ، شمار بزرگ و نمونه های شگفت انگیزی از توطئه ها و دسته بندی های مدعیان قدرت را ثبت کرده است. ما در این روایت هنوز اعضای این گروه توطئه گر را به نام نمی شناسیم. اما پس از آن که صحنه دوم این روایت یعنی ماجرای غدیر خم از سوی محمد تکرار می شود ، عمر بر می خیزد و نسبت به صداقت محمد تردید می کند. او از محمد می پرسد که آیا این دستوری از الله است !؟

این پرسش عمر از محمد ، یک روایت مغرضانه شیعی از ذهنیت عمر نیست . این پرسش ساده ژرفای ایمان اجباری به اسلام را حتی در میان نزدیک ترین یاران محمد نشان می دهد . همان گونه که پیش تر اشاره شد ، فراگیر بودن پدیده نفاق در متن های اولیه اسلام و از جمله در روایات مورد بحث این نوشته و نیز سراسر تاریخ اسلام پیوند تنگاتنگی با واقعیت ساده تحمیل اسلام به عرب دارد. اساسا رابطه محمد با حتی نزدیک ترین یاران خود نیز بر این اساس است .

در همه روایات غدیر خم در بالا و آن چه بعد تر خواهد آمد رابطه قدرت میان رسول الله و بندگان الله یک رابطه پایدار و کلیدی است. در همه روایات محمد در پرسش از امت ترسزده خود (که شمشیر اسلام را بر گردنش حس می کند (هم چون مردم ایران در حکومت ملایان شیعه) از آن ها در باره حقیقت ولایت خود بر آن ها و نیز برای محکم کاری از این که این ولایت به نمایندگی از سوی الله است تایید می گیرد. در رابطه ایمانی امت با ولایت عنصر اصلی ترس است. ترس از سرکوب ایمانی به دست مومنین در این دنیا و البته ترس از عقوبت در دنیای پس از مرگ. مومن اسلامی یا باید ار گماشتگان و گزمه های پاسدار ایمان ایلامی در این دنیا بترسد و یا از عقوبت مجازات گناه در آخرت.

فراسوی بحث جاری نیز ، در روایات و تفسیر های گوناگون دوره های پایانی تصوف اسلامی و صوفیه به طور کلی (و در تقابل اشکار با تجربه های دوره های آغازین عرفان ایرانی) از تجربه دینی اسلامی نیز ، که در آن ها برداشت نرم تری از اسلام را عبارت بندی می کنند نیز رابطه اقتدار و اطاعت و امیری در میان مومنین به اسلام و رهبران تعیین کننده و مسیر اصلی انحطاط تصوف است.

تاریخ و سنت های رابطه بنده وار مومن -الله و اطاعت از رهبران مذهبی آن چنان امکانات تجربه های دینی آزادانه و امکانات تجربه کردن آزادی در اسلام را محدود کرده اند که می توان تجربه دینی اسلامی را تقریباً تهی از هر گونه امکان آزادی دانست. مومن اسلامی با اندکی دگر اندیشی در ابتدا زندگی سخت و شبه نظامی اسلامی را به کناری می نهد و در گام بعد به مسلمان اسمی تبدیل می شود. آیا ریشه شکست جنبش ها ی اصلاح دین در اسلام (از جمله و به ویژه عرفان ایرانی) با این حقیقت ساده و در واقعیت تنگی و ضمختی و حقارت و فقر و ناشکیبایی اسلام و تجربه دینی محمد که در عبارت لا اله الا الله چکیده شده است پیوند ندارد ؟. آیا نفاق پر دامنه و سر تاسری در اسلام که آموزش های اخلاقی آن را به تباهی و بی ارزشی کشانده است نتیجه ناگزیر فقدان تجربه آزادی در اسلام نیست ؟(۲)

راویان و سازندگان چنین سند هایی در نا توانی در گریز از ذهنیت اسلامی و شیعی خود و یا پنهان کردن آن خواسته یا نا خواسته تصویری اصیل و نزدیک به واقعیت تاریخی از رهبران اسلام تصویر می کنند. تناقضات میان این روایات اعتبار تاریخی آنان را بسیار ناچیز می کند اما آن ها اسناد گویایی از ذهنیت و آگاهی بود اسلامی اند ، ذهنیت و آگاهی بودی که در سراسر تاریخ پر نکبت اسلام در ایران ادامه داشته است.

برای درک و فهم آن چه که ایران زمین را به تباهی و نکبت کنونی انداخته است باید از سنجشگری ذهنیت اسلامی آغاز کرد. آن چه که در تاریخ نگاری ایمانی اسلامی همواره انکار شده و یا با سند سازی و سند سوزی و دروغ گویی وارونه نشان داده می شود ، با شناخت از تصویر های پایه ای اسلام و ذهنیت اسلامی بر آمده از آن آشکار می شود. تاریخ نگاری اسلامی نیز همچون همه نمونه های دیگر تاریخ نگاری تصنعی و ایمان خواه درست در اوج دروغ گویی و توجیه ایمانی حوادث تاریخی مشیت خود را باز می کند و تصویری همه جانبه و تکان دهنده از آن چیزهاییست که واقعیت تاریخ می توانست فی نفسه بوده باشد . افسوس که جنبش روشنگری در ایران هنوز توجه شایسته به روش بررسی تاریخ اسلام نشان نداده و در پیچ و تاب باز یافت و فهم تحولات تاریخی به مضمون پیوند دهنده تاریخ اسلام کمتر پرداخته است.

اعتبار محمد نزد یاران نزدیک خود :

در روایت بعدی می آید :

(«از زبان امام صادق می خوانیم که پیامبر به مردم دستور داد که با امیرالمؤمنین بیعت کنند. مردم یکی یکی رفته با او بیعت کردند. ابوبکر و عمر که آمدند، پیامبر به ابوبکر گفت: «ابوبکر! با امیرالمؤمنین بیعت کن.» ابوبکر گفت: «آیا این دستور خدا و پیامبر است؟» پیامبر گفت: «آری، دستور خدا و پیامبر است.» ابوبکر بیعت کرد و رفت، و پیامبر به عمر گفت: «عمر! با امیرالمؤمنین بیعت کن!» عمر گفت: «آیا این دستور خدا و پیامبر است؟» و سرش را برگردانده به ابوبکر گفت: «تا کی می خواهی زیر دست پسرعمویش را بگیری و بلندش کنی؟» [همان، ۳۷ / ۱۱۸-۱۱۹])

در این روایت به روشی زیرکانه ابوبکر به عنوان عضو دیگری از گروه چهار نفره توطئه گران معرفی می شود. در این روایت او نیز همچون عمر ، عضو بعدی این گروه ، شخصیتی منافی است که از سر فرصت طلبی با علی بیعت می کند. ما در روایات پیشین دیدیم که هنوز از بیعت رسمی و صریح یاران محمد با علی خبری نیست. در این روایت از یک سو ابوبکر به بیعت کردن واداشته می شود و از سوی دیگر با آشکار تر شدن نفاق عمر بر کینه تاریخی شیعه از این یار باوفا و خشن و بی فرهنگ اما با تدبیرمحمد افزوده می شود. اما شاهکار این روایت کوچک جمله ای است که بر دهان عمر گذارده می شود : («... و سرش را برگردانده به ابوبکر گفت: «تا کی می خواهی زیر دست پسرعمویش را بگیری و بلندش کنی؟».) این جمله کوتاه گویا تراز هزاران سند و واقعه تاریخی است. این جمله کوتاه مغزه تنش در میان مدعیان رهبری اسلام و غرض آنان را همان قدرت گیری و قدرت ورزی بر نو مسلمانان محمد است را به خوبی نشان می دهد. این جمله کوتاه همچنین آشکار می سازد که از نگاه شیعیان ، همه رهبران اولیه اسلام رباکار و قدرت طلب و غیر قابل اعتماد اند. اما اگر ادعای معصوم بودن و برگزیده بودن علی و فرزندان او را به کناری نهیم ، آیا مدعیان رهبری در طیف شیعه جز این بوده اند ؟ کدام رهبر و امام شیعه است که کم و بیش همان خصوصیت های اخلاقی و قدرت طلبی و رباکاری را از خود نشان نداده باشد که این یا آن رهبر صدر اسلام ؟.

در روایت بعدی ، این بار از زبان یک امام بعد تر شیعه می آید :

(«از زبان امام کاظم می خوانیم که پیامبر به مردم دستور داد که برخاسته با امیرالمؤمنین بیعت کنند. او ابتدا به ابوبکر گفت: «برخیز و با علی به عنوان امیرالمؤمنین بیعت کن.» ابوبکر برخاسته بیعت کرد. سپس به عمر گفت: «برخیز و با علی به عنوان امیرالمؤمنین بیعت کن.» عمر نیز برخاست و بیعت کرد. سپس هفت تن دیگر به همین سان به دستور پیامبر برخاسته با امیرالمؤمنین بیعت کردند تا نه نفرشان تمام شد. سپس سران مهاجرین و انصار برخاسته یکی یکی یا علی به عنوان امیرالمؤمنین بیعت کردند. و برخی، از جمله عمر این خطاب برخاسته خطاب به علی گفتند: «بخ ای علی! که مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمنی شده ای!» امام

کاظم می‌افزاید که پس از آن مردم پراکنده شدند، و چندتنی از زورگویان و سرکشانشان با هم توطئه کردند که هرگاه چیزی برای پیامبر پیش آید ما نخواهیم گذاشت که این امر به علی برسد. آنها به نزد پیامبر می‌رفتند و می‌گفتند: «تو علی را به جانشینیت منصوب کرده‌ای که محبوبترین مخلوقان خدا نزد تو و نزد ما است.» ولی خدا می‌دانست که دردلپایشان چه توطئه‌هایی می‌پروراند و درنظر دارند که حق را از حقدارش دور کنند. لذا خدا برای پیامبر آیه فرستاده به او خبر داد که «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ»؛ یعنی بعضی از مردم هستند که می‌گویند به خدا ایمان داریم که به تو دستور داده علی را منصوب کنی تا امام و سیاستگذار و مدبر امر ما باشد، ولی آنها حقیقتاً ایمان آور نخواهند بود، و توطئه می‌کنند که تورا و او را به هلاکت برسانند، و درنظر دارند که اگر برای تو چیزی پیش بیاید برضد علی عصیان کنند. (این تفسیر از امام کاظم است)

«راست گویی» باران و تربت شدگان محمد رسول الله :

امام کاظم گوید: توطئه‌ها و پشت‌هم‌اندازی‌هایشان برضد علی به پیامبر رسید، و پیامبر آنها را طلبید و نکوهید. اولی‌شان به پیامبر گفت: «یا رسول الله! من برای هیچ چیزی مثل این بیعت آمادگی نداشته‌ام. و امید دارم که با این بیعت خدا جایگاه نیکو در بهشت برین به من عطا کند.» دومی‌شان گفت: «یا رسول الله! پدر و مادرم به قربانت! من اطمینان نداشتم که از دوزخ برهم و به بهشت بروم ولی اکنون که این بیعت را کرده‌ام یقین دارم که به بهشت می‌روم. به خدا سوگند که اگر فضای مابین زمین و آسمان را پر از گوهر کنند و به من بدهند تا این بیعت را بشکنم نخواهم شکست.» سومی‌شان گفت: «یا رسول الله! به خدا سوگند که با این بیعت به قدری شادمانم که فکر می‌کنم اگر گناهانم به حجم زمین و آسمان بوده باشد هم خدا آمرزیده است.» چندتن دیگر هم به نزد پیامبر رفته سخنان مشابهی گفتند. لیکن خدا امرشان را افشا کرده آیه برای پیامبر فرستاد که «يَخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ»؛ یعنی با پیامبر فریب‌بازی می‌کنند و دردلشان را چیزی نماند و چیز دیگری را ابراز می‌نمایند. و با سرور و مولایشان علی ابن ابی‌طالب فریب‌بازی می‌کنند، ولی این فریب‌بازی به ضد خودشان خواهد بود، زیرا که خدا نفاقشان را برای پیامبرش افشا خواهد کرد و به او دستور خواهد داد که لعنتشان کند و مؤمنین هم تا آخر دنیا لعنتشان خواهند کرد و روز قیامت نیز به شدیدترین شکنجه‌ها گرفتار خواهند شد. (این تفسیر از امام کاظم است.)

امام کاظم گوید: با این‌حال پیامبر اعتذارهای ظاهری آنها را پذیرفت، و نیت درونی‌شان را به خدا واگذاشت. ولی خدا جبرئیل را فرستاده به پیامبر پیام داد که این سرکشان که درباره‌ی علی این‌گونه توطئه می‌کنند و درنظر دارند که برضد علی عصیان کنند و بیعتش را بشکنند را بیرون ببر تا بدانند که ولی خدا از آنها بی‌نیاز است. و بدانند که هیچ نیروئی نمی‌تواند آنها را از انتقام خدا نجات بدهد. پس پیامبر دستور داد تا جماعت توطئه‌گر بیرون بروند. سپس آنها را به یکی از کوهستانهای مدینه برد و در آنجا به علی گفت: «یا علی! خدای تعالی به اینها دستور داده که از تو اطاعت نمایند و تورا یاری کنند و در خدمت تو باشند. اگر در فرمانت مانند برایشان نیک است و وارد بهشت خواهند شد و از نعمتهایش برخوردار خواهند گردید؛ ولی اگر نافرمانی نمودند به جهنم خواهند رفت و شکنجه خواهند شد.» بعد از آن خطاب به آن جماعت گفت: «شما اگر از علی اطاعت کردید خوشبخت خواهید شد، و اگر نافرمانی کردید بدبخت خواهید شد. خدا او را از شما بی‌نیاز خواهد کرد و این‌را به چشم خودتان خواهید دید.»

امام کاظم گوید: پس از آن پیامبر به علی گفت: «یا علی! از پروردگارت تقاضا کن به جاه محمد و آله الطاهرين که تو پس از محمد سرور آنهائی که این کوهها را به هرچه خواهی تبدیل کند.» علی از خدا تقاضا کرد و درجا سراسر کوههای آنجا تبدیل به نقره شدند و به علی بانگ زده گفتند: «یا علی! یا وصی رسول رب العالمین! خدای تعالی ما را تبدیل به نقره کرده و در اختیار تو نهاده تا هرگونه که دلت بخواهد هزینه کنی. هرگاه به ما دستور بدهی ما اطاعت خواهیم کرد.» سپس تبدیل به طلا شدند و همین‌ها را گفتند. سپس تبدیل به مشك و عنبر شدند و همین‌ها را گفتند. کوهها هربار تبدیل به يك چیز گرانبها می‌شدند و به علی می‌گفتند: «یا علی! یا وصی رسول الله! ما در اطاعت توئیم. هرگاه دلت خواست از ما هزینه کن. ما به هرچه دلت بخواهد تبدیل می‌شویم.»

امام کاظم گوید: پس از آن پیامبر به علی گفت: «یا علی! از الله تقاضا کن به حق محمد و آله الطاهرين که تو سرور آنهائی، که درختهای این کوهستان برایت تبدیل به مردان مسلح شوند و سنگهایش تبدیل به شیران درنده و ازدهاهای بلعنده شوند.» علی این تقاضا را از خدا کرد و ناگاه سراسر کوهستان پر شد از مردان مسلح و شیرهای درنده و ازدهاهای بلعنده. و همه‌شان بانگ می‌زدند که «یا علی! یا وصی رسول الله! خدا ما را در اطاعت تو قرار داده و به ما فرمان شده که هرچه گفتی انجام بدهیم. هرگاه دلت خواست به ما دستور بده تا درجا اجابت کنیم. یا علی یا وصی رسول الله! تو نزد خدا چنان منزلتی داری که اگر از الله تقاضا کنی سراسر زمین برایت درهم پیچیده خواهد شد و مثل نافِ سر يك کیسه خواهد بود و در دستهایت قرار خواهد گرفت. و اگر تقاضا کنی آسمان برایت پائین خواهد آمد و بر روی زمین خواهد نشست. و اگر تقاضا کنی زمین برایت بالا خواهد رفت و به آسمان خواهد چسبید. و اگر تقاضا کنی آبهای دریاها برایت شیرین خواهد شد یا تبدیل به جیوه یا روغن یا هرچه بخواهی خواهد شد. و اگر تقاضا کنی سراسر دریاها برایت خشك خواهد شد یا سراسر زمین تبدیل به دریا خواهد شد. از سرکشی اینها نگران مباش که چرا با تو مخالفت می‌نمایند. فکر کن که اینها در دنیا نبوده‌اند. یا علی! آن خدائی که به اینها با این کفرشان مهلت داده است همان خدائی است که به فرعون و نمرود و دیگر مدعیان الوهیت و به ابلیس که سرکش‌ترین سرکشها است مهلت داد. یا علی! نه تو در این دنیا جاویدان خواهی ماند نه آنها. همه‌تان به سرای باقی خواهید رفت، ولی منظور خدا از این‌همه آن است که شرف و منزلت تورا به مردم نشان بدهد. و خدا اگر می‌خواست همه‌شان را هدایت می‌کرد.»

امام کاظم گوید: با وجود دیدن همه‌ی این معجزه‌ها باز هم آنها کج‌دل ماندند، و پس از آن برای پیامبر آیه نازل شده خدا به او گفت: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ يَمَّا كَانُوا يَكْذِبُونَ»؛ یعنی در دل‌های این سرکشان و متردها و بیعت‌شکن‌ها به خاطر بیعتی که برای علی از آنها گرفته‌ئی مرض افتاده است، و خدا بیماری‌شان را افزایش داده به نحوی که دل‌هاشان گمراه شده است، زیرا که این‌همه معجزه که دیدند بازهم به راه نیامدند. و چونکه به پیامبر دروغ می‌گویند که ما بر پیمانمان استوار خواهیم ماند، شکنجه‌ی دردناکی در انتظارشان است. (این تفسیر از امام کاظم است.)

امام کاظم گوید: وقتی به اینها که در روز غدیر با علی بیعت کردند گفته شود که با شکستن بیعتان فساد مکنید و مردم ساده‌دل را به نقض بیعت وادار مسازید و درباره‌ی مذهبتان به سرگردانی مکشانید و دینشان را برآنها آشفته مکنید، می‌گویند: «ما اصلاح‌گیریم زیرا که نه به دین محمد باور داریم و نه به دین دیگری و خودمان سرگردانیم، و دین محمد را در ظاهر قبول می‌کنیم ولی در باطن به دنبال شهوت‌های خودمان می‌رویم و از زندگی‌مان برخوردار می‌شویم و خودمان را از قید و بند بندگی محمد می‌رهانیم و حاضر به فرمان‌بری از پسرعمویش علی نیستیم.» این بود که خدا آیه نازل کرده به پیامبر خبر داد که «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ. أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ.»

امام کاظم گوید: وقتی کسانی از مؤمنین مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار به این بیعت‌شکنان گفتند که شما هم مثل مردم به علی ایمان بیاورید که پیامبر و کار به جانشینی خودش منصوب کرده و امور دین و دنیا را به دست او داده است، و به این پیامبر ایمان بیاورید و به این امام تسلیم شوید، و مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار باشید که ایمان آورده و تسلیم شده‌اند، اینها به یاران خودشان می‌گویند: «آیا ما باید مثل این نادانها ایمان بیاوریم و تسلیم باشیم؟» برای این مورد هم آیه آمده به پیامبر خبر داد که «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ»؛ یعنی اینها خودشان نادانند نه کسانی که با پیامبر و امیرالمؤمنین بیعت کرده و تسلیم شده‌اند؛ زیرا که اینها درباره‌ی محمد به حقیقت نمی‌نگرند تا نبوتش را بشناسند و متوجه شوند که پیامبر امر دین و دنیا را به علی سپرده است. و با ترك کردن تأمل درباره حجت‌های خدا نادانی خودشان را نشان داده‌اند. (این تفسیر از امام کاظم است) [همان، ۳۷ / ۱۶۲ - ۱۶۷] «

«امام کاظم» و بررسی نزدیک او از نفاق و بی اخلاقی رهبران اسلام:

در این روایت و تفسیرهای «امام کاظم» از حوادث آن، نا پیگیری‌ها و تردیدهای سند سازان قبلی همه به کناری نهاده شده‌اند. اکنون شیعه افسار گسخته‌تر از یک سو روند تعمیق فریب نخستین (قدسی کردن امام شیعه) را ادامه می‌دهد و از سوی دیگر، سند سازی برای نشان دادن مظلومیت علی و پلیدی دشمنان او بی محابا ادامه می‌یابد. با پیش چشم داشتن آن زمینه‌ها اکنون شیعه و سند سازان آن آشکار می‌کنند که محمد از ابو بکر و عمر و سایر رهبران اسلام و از سران مهاجر و انصار برای ولایت علی بیعت گرفت. حتی عمر به به ! گویان به علی شادباش می‌گوید. اما از آن جا که نفاق از ایمان اسلامی جدایی ناپذیر است و این را «امام کاظم» نیز می‌داند، چند تن از زور گویان و سرکشان برای در دیدن حق علی به ولایت هم پیمان می‌شوند. به روش رایج در میان اسلامیان به توطئه‌گری می‌پردازند.

«امام کاظم» در این روایت هایش تصویری واقعی و درخشان از ژرفای ریا کاری مسلمانان تربیت شده در مکتب جنگ و جهاد و غارت و خونریزی محمد به دست می‌دهد که باید به آن نگاهی کرد. پس از آن که محمد از توطئه‌گری اصحاب خود که کمی پیش‌تر با علی بیعت کرده‌اند با خبر می‌شود، آنان را فرا می‌خواند و نکوهش می‌کند. اکنون باید دید که ایمان اینان به محمد و دعوت او به الله تا چه میزان اصیل است:

(«امام کاظم گوید: توطئه‌ها و پشت‌هم‌اندازیهایشان برضد علی به پیامبر رسید، و پیامبر آنها را طلبید و نکوهید. اولی‌شان به پیامبر گفت: «یا رسول الله! من برای هیچ چیزی مثل این بیعت آمادگی نداشته‌ام. و امید دارم که با این بیعتم خدا جایگاه نیکو در بهشت برین به من عطا کند.» دومی‌شان گفت: «یا رسول الله! پدر و مادرم به قربانت! من اطمینان نداشتیم که از دوزخ برهم و به بهشت بروم ولی اکنون که این بیعت را کرده‌ام یقین دارم که به بهشت می‌روم. به خدا سوگند که اگر فضای مابین زمین و آسمان را پر از گوهر کنند و به من بدهند تا این بیعت را بشکنم نخواهم شکست.» سومی‌شان گفت: «یا رسول الله! به خدا سوگند که با این بیعت به قدری شادمانم که فکر می‌کنم اگر گناهانم به حجم زمین و آسمان بوده باشد هم خدا آمرزیده است.» چندتن دیگر هم به نزد پیامبر رفته سخنان مشابهی گفتند. لیکن خدا امرشان را افشا کرده آیه برای پیامبر فرستاد که «يَخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ»؛ یعنی با پیامبر فریب‌بازی می‌کنند و در دلشان را چیزی نهان می‌دارند و چیز دیگری را ابراز می‌نمایند. و با سرور و مولایشان علی این ابی‌طالب فریب‌بازی می‌کنند، ولی این فریب‌بازی به ضد خودشان خواهد بود، زیرا که خدا نفاقشان را برای پیامبرش افشا خواهد کرد و به او دستور خواهد داد که لعنتشان کند و مؤمنین هم تا آخر دنیا لعنتشان خواهند کرد و روز قیامت نیز به شدیدترین شکنجه‌ها گرفتار خواهند شد. (این تفسیر از امام کاظم است.)»

براستی آن چه سند سازان شیعه در بالا از زبان «امام کاظم» بیان می‌کنند همان است که در سراسر تاریخ نکبت‌بار و مملو از خونریزی و ویرانگری مبارزه اشرافیت عرب برای رهبری بر مسلمانان و بهره بردن از غارت مقدس اسلامی دیده می‌شود. یار با وفای محمد به او همان را پس می‌دهد که از تعلیم گرفته است: خدعه و دروغ و ریا کاری را. آیا الله خود «خیر الما کرین» نیست؟ مگر سراسر حوادثی که به قدرت‌گیری

محمد بر حجاز انجامید ترکیبی از تجاوز و جنگ و کشتن مخالفان و دیگر اندیشان و تهدید و خریدن آنان و ایمان آوردن ظاهری ایشان نیست؟ آیا حيله گری و دروغ ایمانی و نوطنه گری و جنایت از زندگی روزانه متولیان اسلام جدا شدنی است؟ آیا روند قدرت یابی ملایان شیعه در ایران و نیز چگونگی حفظ قدرت از سوی آنان چیزی دیگر را نشان می دهد؟. آن چه «امام کاظم» و سند سازان شیعه نکوهش می کنند همانا این است که چرا چنین روش هایی بر ضد آنان به کار گرفته شده است. از این رو نیز با توسل به قرآن الله که خود معلم و کتاب خدعه گری و فوت و فن های آن است، ریاکاری این یاران محمد را بر ملا می کنند. رهبران شیعه در جهت گیری عمومی خود چاره ای به جز این که ناکامی علی در کسب قدرت ارثی را به دورویی و گمراهی چند نفر نسبت دهند ندارند و به دلیل فریب کاری نخستینشان، نمی توانند حتی امکان بی لیاقتی علی را نیز در نظر بگیرند. شیعه نمی تواند بپذیرد که محمد کسانی را در دامن اسلام اش پرورده است که در همان راستای تبه کاری و حيله گری و خشونت و کشتار و غارت مقدس مورد نظر او، «بهتر» از علی باشند.

تاریخ نویسی شیعه باید به هر روش ممکن شکست تلاش علی و فرزندانش برای رهبری ارثی بر عرب نو مسلمان (و بردن سهم اصلی از غارت اسلامی) را توجیه کند. راستای این توجیه درست همان است که خود محمد در تحمیل کردن اسلام به اعراب حجاز به کار می برد: نفاق با کفر و شرک یکی و از آن بدتر است. آنانی که ولایت علی را بر نمی تابند، گرچه آن را در ظاهر انکار نمی کنند، در قلبشان «مريض» اند. ما ایرانیان در سده های طولانی سلطه اسلام و شمشیر زنان آن بر ایران این «بیماری قلبی» و تباهی اخلاقی و اجتماعی بر خاسته از آن را به خوبی تجربه کرده ایم. پدران ما سده ها در جنبش های بزرگ ی چون سرخ جامگان و سپاه جامگان و خرم دینی و قرمطی و زندقه و رافضی و ... و سپس در جنبش هایی در آغاز با ظاهر اسلامی هم چون اسماعیلی و عرفان و سپس با نوعی اسلام بزک شده و تلطیف شده و غیره این تنش گوهری میان خود و اسلام تحمیلی را نشان دادند.

برای نمونه، نه سده پس از تجاوز اسلام به حوزه تمدن ایرانی هنوز حافظ شیرازی به قصص انبیاء محمد پوز خند می زند:

ز دست شاهد نازک عذار عیسی دم شراب نوش و رها کن حدیث عاد و ثمود

او همان بیماری قلبی را داشت که سده ها پیش از او اعراب ساده دل و راستمنش داشتند و از ته دل حاضر به پذیرش دین محمد و خدای رزمنده او نبودند. قصه های هولناک اسلامی نظیر «حدیث عاد و ثمود» قرآنی بیماری قلبی آن ها را شفا نمی داد. دعوت محمد به اسلام با نخستین اقدام او به قهر و خشونت و تجاوز، حقیقت خود را برای همیشه از دست داد. متولیان اسلام خود به خوبی از سترونی و ناتوانی اسلام در تسخیر دل ها، دست یافتن به دل انسان ها آگاهند. آیا ریشه دد منشی متولیان اسلام در این آگاهی شان از سترونی و ناتوانی دعوت به حقیقت اسلامی نیست؟ آیا ریشه این ددمنشی در بی حقیقتی اسلام نیست؟

حافظ شیراز با روشن بینی و هوشیاری از نیاز متولیان اسلام به چیره شدن بر زوایای زندگی و فکر انسان گرفتار در جامعه اسلامی آگاه بود. او زندگی نکبت بار در شرایط سلطه شکنه و شیخ را زندانه تجربه کرده بود. حافظ شاید به دیده دل می دانست که گماشتگان اسلام روزگاری او را حافظ قرآن شمرده و دیوان او را بر خاسته از تاثیر قرآن خواهند نامید و از این رو بر ضد حدیث هول قیامت که برا ترین سلاح ایمان خواهی اسلام است سروده بود:

حدیث هول قیامت که گفت واعظ شهر کنایتیست که از روزگار هجران گفت.

برای او حدیث هول قیامت تنها یک کنایه، یا دقیق تر یک افسانه بی ارزش است و اگر ارزشی دارد برای آن است که درد جدایی از دل داده را برای انسان مهر ورز یاد آوری کند.

نکته جالب دیگر در این حدیث و در آیینه قرآنی مر بوط به آن این است که محمد الله را مسئول مرض قلبی ربا کاران نو مسلمان معرفی میکند («یعنی در دل های این سرکشان و مترددها و بیعت شکن ها به خاطر بیعتی که برای علی از آنها گرفته ئی مرض افتاده است، و خدا بیماری شان را افزایش داده به نحوی که دل هایشان گمراه شده است، زیرا که این همه معجزه که دیدند بازهم به راه نیامدند. و چونکه به پیامبر دروغ می گویند که ما بر پیمانمان استوار خواهیم ماند، شکنجه ی دردناکی در انتظارشان است. (این تفسیر از امام کاظم است.))» برآستی با این تناقض ذاتی اسلام چه می توان کرد؟ از یک سوی رب اسلام الله عالم است و در باره همه چیز وقوف دارد و از سوی دیگر انسان ها را که در دست او هیچ اند می آزارد و بر «مرض» ان ها می افزاید. باید اضافه کرد که شاید ما ایرانیان از این نظر مورد کم لطفی همیشگی رب اسلام قرار داریم زیرا باز به روایت حافظ شیراز، او هنوز فریب افسانه سبب و جوی آب در جنت اسلامی را نخورده و از آن بدتر با ریشخندی رندانه به «قلب» الهیات اسلامی که بر پایه عیب جویی و تهمت گناه استوار است حمله می برد:

مرا به رندی و عشق آن فضول عیب کند که اعتراض بر اسرار اهل غیب کند

و کمال سر محبت ببین نه نقص گناه که هر که بی هنر افتد نظر به عیب کند

اکنون با بازگشت به بستر اصلی بحث خود، می بینیم که در روایت «امام کاظم»، نسبت معجزه گری دادن (که در حالت عادی ویژه محمد است) به علی ابعاد برآستی حیرت آوری می یابد. و به طور کلی نیز همان گونه که دیده ایم، در هر سند بعدی از سند سازان شیعه، ادعای قدسی بودن امامان شیعه ابعاد باور نکردنی تری می یابد. دروغ هر چه بزرگ تر بهتر. البته همه این معجزه های باور ناکردنی نیز مشکل نفاق و بی ایمانی در اسلام را حل نمی کند. اما واقعیت های دیگری را نا خواسته آشکار می کند.

فراز بعدی از زبان «امام کاظم» برآستی گویا و خواندنی است: («امام کاظم گوید: وقتی به اینها که در روز غدیر با علی بیعت کردند گفته شود که با شکستن بیعتان فساد مکنید و مردم ساده دل را به نقض بیعت وادار مسازید و درباره ی مذهبشان به سرگردانی مکشائید و دینشان را برآنها آشفته مکنید، می گویند: «ما اصلاح گریم زیرا که نه به دین محمد باور داریم و نه به دین دیگری و خودمان سرگردانیم، و دین محمد را در ظاهر قبول می کنیم ولی در باطن به دنبال شهوتهای خودمان می رویم و از زندگی مان برخوردار می شویم و خودمان را از قید و بند بندگی محمد می رهانیم و حاضر به فرمانبری از پسرعمویش علی نیستیم.» این بود که خدا آیه نازل کرده به پیامبر خیر داد که «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ. أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ.»»

اما واقعیت های نا گفته و همواره انکار و حاشا شده ای که اکنون از زبان یک امام شیعه فاش می شود چیست ؟ :

هر انسان باشعوری که در برابر شمشیر خون ریز یک حقیقت فراگیر مجبور به پذیرش آن حقیقت می شود در اولین فرصت برای رهایی خود خواهد کوشید. در مورد بسیاری از نو مسلمانان آن زمان باید گفت که این گونه افراد که به اعتراف حدیث شیعه دین محمد را تنها در ظاهر پذیرفته اند در انتظار فرا رسیدن لحظه ای که بتوانند خود را «از قید و بند بندگی محمد» رها کنند لحظه شماری می کنند.

امام کاظم آشکارا اعتراف می کند که مسلمانان با زور و از سر ترس و انکار مسلمان شده اند و دین محمد را نپذیرفته اند. و نگرانی محمد از این که مسلمانان دعوت او به ولایت علی را نپذیرند بی علت نیست. علی عموزاده محمد و داماد او یکی از خونریز ترین و خشن ترین یاران محمد است. توده نو مسلمانان عرب که خاطره و تجربه روشنی از علی و نقش او در تحمیل اسلام به عرب دارند، در رد او و هر گونه ولایت اسلامی دیگری تنها از حق خود به رهایی از برده گی محمد دفاع می کنند. پس از مرگ محمد ابوبکر به اعراب حجاز تحمیل می شود. او به عنوان نخستین خلیفه الله پس از محمد، چاره ای جز این ندارد که اسلام را دو باره به زور به توده برگشته از آن تحمیل کند. از این رو باید آن چه که «امام کاظم» از زبان آن منافق به ولایت علی می گوید که «و دین محمد را در ظاهر قبول می کنیم خودمان را از قید و بند بندگی محمد می رهانیم و حاضر به فرمانبری از پسرعمویش علی نیستیم.» به حقیقت تاریخی بسیار نزدیک باشد. ///

ادامه دارد

آدرس پست الکترونیکی نگارنده : arjemandrad@yahoo.com
درج این نوشته در نشریات و تارنما های اینترنتی بدون تغییر آزاد است.
نویسنده از دریافت دیدگاه های خوانندگان شاد می شود.
ایرج ارجمند راد

درفش کاویانی



<http://derafsh-kaviyani.com/parsi/>